



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۴۰۳

مقاله علمی - ترویجی

صفحات ۳۵-۹

اقوال و احوال صوفی مختصر، در آینه حکایات

تذکره الاولیا عطار و نفحات الانس جامی^۱

ساجده نیک خواه^۲، سید حسن طباطبائی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۲۵

چکیده

مرگ معمایی است که بشر از آغاز حیات تاکنون با آن مواجه بوده و تدقیق او در چستی این پدیده، راهگشا نبوده است. گروه‌های مختلف جامعه با توجه به عقاید، افکار، محیط و سبک زندگی نگرش‌های متفاوتی به مرگ دارند و برخوردشان در مواجهه با آن گوناگون است. در این نوشتار کوشیده‌ایم مجموعه احوال و احوال صوفیان را در واپسین لحظات حیاتشان در کتاب‌های تذکره‌الاولیای عطار و نفحات الانس جامی، بررسی کنیم. مطمح نظر ما در این مقاله فقط مرگ طبیعی است، چه عارفان در کنار مرگ طبیعی به مرگ ارادی نیز معتقدند و بر این باورند که چنین مرگی تنها با غلبه بر هواهای نفسانی میسر می‌شود. بر این مبنای پیش از فرارسیدن مرگ جسمانی، به موت ارادی می‌رسند و قبل از مرگ طبیعی که برای همه انسان‌ها اتفاق می‌افتد، مرگ اختیاری را تجربه می‌کنند. در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی انجام شده با گردآوری آخرین گفته‌های عارفان که شامل نیایش و استغفار، وصیت به اطرافیان و جز آن است و نیز احساسات و

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2024.47681.2591

۲. کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

(نویسنده مسئول): Sajedenik23@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران:

shtabataba@semnan.ac.ir

حالات ایشان، دریافتیم که صوفیان در بسیاری از موارد در حالت احتضار و تجربه مرگ طبیعی، اقوال و احوال مشابهی داشته‌اند. با وجود این تفاوت‌هایی نیز در این لحظات خطیر در اقوال و احوال ایشان مشاهده می‌شود. این تفاوت‌ها بیشتر از آن جهت است که تفکر و مشرب صوفیانه آن‌ها و به‌طور کلی روان‌شناسی صوفیان، در برخی عوامل و مؤلفه‌هایی که با مرگ در پیوند است با هم تفاوت داشته است.

کلیدواژه‌ها: زمان احتضار، حکایات عرفانی، تذکره الاولیا، نفحات الانس، اقوال و احوال صوفی.

بیان مسئله

متون نثر تصوف از جهات مختلف قابل مطالعه است. در این آثار اقوال، افکار، اهداف، تعالیم و سیره صوفیه تا حدود زیادی بازتاب یافته است. صحنه مرگ صوفی و حوادثی که حین مرگ صوفی اتفاق می‌افتد از جهات مختلف درخور مطالعه و درنگ است. در پژوهش پیش رو نحوه مواجهه صوفی با مرگ، در دو حیطه اقوال و احوال او براساس حکایات کتاب‌های *تذکره الاولیا عطار* و *نفحات الانس جامی* مطالعه و بررسی می‌شود. با پژوهش پیرامون صحنه مرگ صوفیانی که نام و شرح حال آن‌ها در دو کتاب *تذکره الاولیای عطار* و *نفحات الانس جامی* آمده درمی‌یابیم که عطار و جامی در حکایات این دو کتاب، چگونه از مرگ صوفیان و حوادثی که هنگام مرگ صوفی اتفاق افتاده سخن گفته‌اند. البته به اقتضای موضوعاتی که در حکایت‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد ممکن است به مطالبی که در پیوند با مفهوم مرگ است و نه مرگ صوفی خاصی نیز محتاج و نیازمند شویم و به چنین مطالبی نیز پردازیم.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی که دقیقاً به این موضوع پرداخته باشد صورت نگرفته؛ اما پژوهش‌هایی پیرامون این موضوع انجام شده که به ذکر مواردی از آن‌ها می‌پردازیم:

حقی و زمانی استکی (۱۴۰۰)، در پژوهشی با عنوان «بررسی کرامات عرفا هنگام مرگ و پس از مرگ در امهات کتب نثر عرفانی» پس از تعریف کرامت و تفکیک و طبقه‌بندی

آن به زمان حیات، هنگام مرگ و پس از مرگ، کرامات عرفا را هنگام مرگ و پس از مرگ در مهم‌ترین کتب منشور عرفانی چون *اسرار التوحید*، *رساله قشیریه*، *تذکره‌الاولیا*، *کشف‌المحجوب* و *طبقات الصوفیه*، بررسی و تحلیل کرده‌اند.

محسنی (۱۳۹۱)، در مقاله «مرگ از نگاه مولوی» با بررسی آثار مولانا دیدگاه او به مرگ عادی که سراغ همه مخلوقات می‌آید و نیز مرگ اختیاری را که در جای‌جای آثارش انعکاس یافته، به خوبی نشان داده است. فلاح (۱۳۸۷)، در پژوهشی با عنوان «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» با بررسی نگرش‌های شاعران و نویسندگان ایران پس از اسلام و جمع‌بندی مطالب گردآمده، اندیشه آنان را درباره مرگ در سه دیدگاه مرگ‌ستایانه، مرگ‌گریزانه و واقع‌گرایانه طبقه‌بندی کرده و سرآمدان هر دسته را مشخص کرده است.

داراب‌پور (۱۳۹۰)، در مقاله «تأملات عرفانی مولانا در زمینه مرگ» با تکیه بر آثار مولانا درصدد تبیین مرگ اجباری و اختیاری و بررسی ابعاد و ویژگی‌های آن‌ها برآمده است. معتمدی (۱۳۷۵)، در مقاله «تلقی عرفا از مرگ» و اخلاقی (۱۳۹۱)، در مقاله «مرگ در عرفان و تصوف» نگرش عرفا به مرگ و تقسیم‌بندی آن را از نگاه ایشان بیان کرده‌اند.

پرسش‌های پژوهش

- اقوال و احوال صوفی در هنگام مرگ در حکایت‌های *تذکره‌الاولیا* عطار و *نفحات الانس* جامی چگونه بازتاب یافته است؟
- آخرین سخنان و احساسات صوفیان در هنگام مرگ چه بوده و این موارد را چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد و به آن‌ها نظم و نسقی بخشید؟
- در هر طبقه و دسته‌ای کدام عامل و مؤلفه بسامد بالاتری داشته است؟

روش تحقیق

پژوهش مذکور به صورت کیفی تحلیلی و با استفاده از منابع و مآخذ کتابخانه‌ای تدوین و تنظیم شده است.

چارچوب نظری پژوهش

۱. مرگ در آموزه‌های دینی

مرگ در لغت عبارت است از مردن، فناشدن، زوال حیات؛ اما از نظر اسلام مرگ در حقیقت نوعی انتقال و جابه‌جایی از دنیا به آخرت است و به تبع این جابه‌جایی حیات انسان صورتی نو یافته و روح او در عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهد. اسلام همان‌گونه که جهان را متشکل از دو ساحت می‌داند انسان را نیز موجودی دو ساحتی می‌داند که مرگ تنها این ابعاد را از هم جدا می‌سازد و تصویری متفاوت از حیات را به انسان می‌نمایاند (جعفری کهنوج معزآبادی، ۱۳۹۶: ۲۵-۲۳).

در قرآن کریم، آیات متعددی در خصوص مرگ وجود دارد. در همه این آیات، از مرگ به «توفی» تعبیر شده است. «توفی» از ماده «فوت» نبوده و ریشه آن «وفی» است. فوت از دست رفتن است و «توفی» یعنی استیفا کردن و تحویل گرفتن یک چیز به تمامی. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» یعنی خداوند نفس‌ها را در وقت مردن تمام و کمال می‌گیرد. همچنین آیات دیگر در این زمینه، همان مفهوم قبض را نشان می‌دهد. واژه «قبض» در قرآن نیامده، اما بار معنایی آن مشابه «توفی» است (مطهری، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۰؛ رک. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷۸ به بعد ذیل «وفی»).

تأمل در تعابیر قرآنی چون چشیدن، توفی، رجوع به رب، تشبیه مرگ به خواب و... فرضیه نادرست فنای آدمی پس از مرگ را رد می‌کند (قائمی و واعظی، ۱۳۹۳: ۱۶۶). بر مبنای آموزه‌های قرآن کریم، فلسفه مرگ به منظور آزمایش انسان است تا معلوم گردد کدام شخص اعمال نیکوتری دارد (حسینی زاده و صادقی علی‌آبادی، ۱۳۹۸: ۲۰). «خدایی که مرگ و زندگانی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر است و او مقتدر و بسیار آمرزنده است» (ملک: ۲).

تنها کسانی که از فرصت محدود و نامعلوم حیات خود به‌درستی بهره ببرند، کامروا می‌شوند. در این میانه اسلام مرگ را به‌مثابه زنگ خطری تلقی می‌کند که فرصت محدود آدمی را به او یادآوری کرده و تلنگری است برای گریز از اهمال کاری و سستی در زندگی (قائمی و واعظی، ۱۳۹۳: ۱۷۲).

۲. مرگ در نگاه صوفیان

در عرفان اسلامی مرگ نقطه آغازی است برای حیات جاودان، پس از اتصال به سرچشمه جاودانگی و عرفای مسلمان هیچ ترسی از مرگ ندارند و آن را پل اتصال سالک به معشوق حقیقی می‌دانند (پنج‌تنی مقبلی، ۱۳۹۸: ۸۲). مرگ در نظر عرفا عامل رفع حجاب‌ها و موانعی می‌شود که فرد را به دنیای خودی‌ها برمی‌گرداند و وسیله اتصال او به ملکوت اعلا می‌گردد (معمدی، ۱۳۷۵: ۴۴). غالب صوفیان مرگ را ستوده و از آن استقبال می‌کردند. مرگ ستایی عرفا و عدم وابستگی ایشان به دنیا در آیات قرآن و احادیث پیشوایان ریشه دارد. خداوند مؤمنان راستین را به مواهب بسیاری در جهان آخرت بشارت داده است؛ همچنین شوق قلبی عرفا به لقا الله از علل اصلی مرگ ستایی صوفیان بوده است (حسین‌پور، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷).

همان‌طور که غزالی گفته است: «عارف دائم مرگ را یاد کند چه موعد لقای دوست است و محب هرگز موعد دیدار دوست را فراموش نکند» (غزالی، ۱۳۸۶: ۵/۷۹۶). مولانا در کتاب *فیه مافیة مرگ* را این‌گونه تعبیر می‌کند: «فراخی آن عالم را مشاهده کنی و از این تنگنا خلاصی یابی؛ مثلاً یکی را به چار میخ مقید کردند او پندارد که آن خوش است و لذت خلاص را فراموش کرد. چون از چار میخ برهد بداند که در چه عذاب بود و همچنان طفلان را پرورش و آسایش در گهواره باشد و در آن که دست‌هایش را بندند، الا اگر بالغی را به گهواره مقید کنند عذاب باشد و زندان» (مولوی، ۱۳۴۲: ۱۹۴).

رسیدن عارف به این درجه و داشتن چنین دیدگاهی در پی نادیده‌انگاشتن نفس خود و جهان مادی است؛ درحالی که حب نفس و وابستگی به دنیا موجب از یادبردن اصل خود است و همین موضوع عارف را از سایر انسان‌ها متمایز می‌کند و او را بر دیگران رجحان می‌بخشد. به دیگر سخن، شوق حیات مادی و لذایذ آن قلب انسان را تسخیر کرده و سبب بی‌توجهی او به جهان راستین شده است. اگر انسان خاشاک تمنیات و تعلقات را از وجود خویش بزداید، آنگاه غربت خود در این وادی ناآشنا را درمی‌یابد. «انسان در عالم، اگر به آنچه عارف آن را ظلمات حسی می‌خواند، الفت می‌گیرد و بدون هیچ شور و اشتیاقی که به عالم ماورا حس نشان دهد، در کدورت و آلایش دنیای حس، عمر خویش را در غفلت به سر می‌برد، به سبب حب حیاتی است که نفس حیوانی‌اش به وی القا می‌کند و

بدین گونه وی را به خویشتن خویش، چندان پایبند می‌دارد که هرگز به ماورا وجود خویش نمی‌اندیشد و پیداست که هرگاه کشش همین نفس و آنچه لذات و شهوات عالم را نزد وی می‌آراید و جلوه می‌دهد، وجود نمی‌داشت یک لحظه هم قرار در این عالم حیوانی برای روح لطیف انسان که در آن محبوس و غریب است، ممکن نبود.

از این رو است که برخلاف صاحب نفس، آن که صاحب‌دل است این عالم را همچون تنگنایی پر محنت می‌یابد که توقف در آن دشوار است و به هوای حمام می‌ماند که تنفس در آن و تحمل گرما و تفسیدگی آن جان و دل را افسرده می‌سازد و به تاسه و اضطراب می‌اندازد و تا وقتی انسان، رخت خود را از آن تنگنای محنت بیرون نکشد، احساس رهایی و گشادگی دل برایش حاصل نمی‌شود» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۶۳۵).

درواقع انسان برای رسیدن به حق تعالی باید از جهان مادی که عالمی پست، تنگ و تاریک است گذر نماید تا به مرتبه پیوند با خدا نایل گردد و این رهایی با مردن از خود حاصل می‌شود. «هرچه از عالم تن دور می‌شویم و در عالم خیال و وهم که ملکوت هم از آن جنس است، گام می‌نهیم؛ هستی فراخ‌تر و تابناک‌تر می‌شود و از پی آن وقتی مرزهای خیال را می‌شکنیم و پای در وادی وصال و فنا و مجردات محض می‌گذاریم؛ وارد فضای بیکران، مطلق و مرتبه پیوند با خداوند می‌شویم و از آن رو، هرچه پایین‌تر می‌آییم و لایه‌های هستی را در می‌نوردیم، مراتب یکی پس از دیگری، تنگ‌تر و تاریک‌تر و مچاله‌تر می‌شوند تا به هیولای محض برسند که همسایه لاشیء است؛ بنابراین انسان‌ها باید پرواز و به تعبیر مولوی «مردن» را تجربه کنند تا پا بر سر وصال بنهند» (سروش، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

منظور از «مردن»، توقف برگشت‌ناپذیر علائم حیاتی و پایان چرخه حیات جسمی نیست؛ بلکه منظور، مرگ هوس‌های نفسانی و خواهش‌های دل است که فرد را به ضلالت می‌رساند. عرفا چنین مرگی را مرگ ارادی (اختیاری) می‌نامند و آن را این گونه تعریف می‌کنند: «خلع جامه مادی و طرد قیود و علایق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسما و ذات» (سجادی، ۱۳۷۵: ۷۱۴). این نوع مرگ در مقابل مرگ طبیعی قرار دارد. مرگ طبیعی (مرگ اجباری) با رسیدن بدن به مرتبه‌ای اتفاق می‌افتد که نفس از او جدا گردد و متعلق به نفوس به کمال رسیده‌ای است که نفس حظ خود را از بدن برده و

بی‌نیاز شده است (اخلاقی، ۱۳۹۱: ۱۸)؛ اما حیات واقعی علمی نفس با مرگ ارادی مشخص می‌شود که صوفیان با توجه به انواع مختلف خواهش‌های نفسانی آن را در چهار نوع تبیین کرده‌اند: موت احمر (سرخ): مخالفت با هوای نفس، موت ایض (سفید): تحمل گرسنگی، موت اخضر (سبز): اکتفا به حداقل پوشش و موت اسود (سیاه): شکیبایی و تحمل آزار خلق (حلبی علیاری، ۱۳۸۹: ۵۲).

ایشان مرگ کافران را مرگ اهانت و لعنت، مرگ عاصیان را مرگ حسرت و مصیبت، مرگ مؤمنان را مرگ تحفه و کرامت و مرگ پیغمبران را مرگ مشاهدت می‌نامند (میبیدی، ۱۳۷۱: ۴/۷۲). آنچه به‌عنوان مقدمه درباره مرگ ارادی گفته شد فقط از جهت پیوندی است که بین مرگ طبیعی و مرگ ارادی وجود دارد و تفکیک و تمایز همه‌جانبه آن‌ها از یکدیگر خالی از اشکال نیست.

بحث و بررسی

با توجه به مطالب پیش گفته، مرگ به دو دسته طبیعی و ارادی تقسیم می‌شود. ما در این نوشتار تنها به بررسی اقوال و احوال صوفی در هنگام مرگ جسمانی بر اساس کتاب‌های تذکرةالاولیا و نضحات الانس می‌پردازیم.

۱. اقوال

برخی از عارفان در واپسین لحظات حیات خود در مورد مسائل مختلف، نکاتی را به اطرافیان و حاضران بیان می‌کرده‌اند. کوشیده‌ایم به این نکات و موضوعات نظم و نسقی ببخشیم و آن‌ها را ذیل چند موضوع اصلی مرتب کنیم تا بررسی موارد آسان‌تر باشد.

۱-۱. نیایش‌ها

الف. دعا و مناجات

در بسیاری از حکایات صوفیه، گزارش شده که صوفی لحظات قبل از مرگ خود را با دعا و مناجات سپری کرده و در این حالت از دنیا رفته است. سخنانی که متضمن دعا و استغفار است و بر زبان آن‌ها جاری شده از این نظر که آخرین قول آن‌هاست حائز اهمیت بسیار است. موضوع این دعاها و مناجات‌ها اغلب بی‌توجهی به دنیا و اشتیاق وصال، گردن‌نهادن

به خواست خدا، ستایش و ذکر خدا، دعا برای تسریع مرگ و نوع مرگ، حفظ ایمان مؤمنان و ایمان آوردن غیر مؤمنان، بوده است. بیشترین موضوع مورد تأکید در مناجات عرفا در هنگام مرگ، وارستگی از دنیا و اشتیاق به دیدار محبوب است.

فتح‌بن شخرف مروزی در مناجات با خدا از شدت شوق خود به وصال محبوب و بی‌توجهی به دنیا سخن گفته و برای تعجیل مرگش دعا کرده است (جامی، ۱۳۸۶: ۴۵). ابوعلی رودباری در وقت نزع گفت: به حقیقت تو قسم که چشم دوستی به چیزی نمی‌گشایم مگر این که تو را بینم (همان: ۲۰۵). مالک دینار نیز از عدم وابستگی به دنیا سخن گفته و خود را تسلیم اراده حق دانسته است. او در حالت احتضار با خداوند گفت: الهی، تو می‌دانی که زندگی را برای جوی کردن (کسب مال) نمی‌خواهم؛ اگر اجازه دهی برای تو زندگی می‌کنم و اگر مرا ببری به سویت می‌آیم (همان: ۶۹).

برخی دیگر چون احمد قلانسی برای کیفیت و نوع مرگ خود دعا کرده‌اند. ابوالاحمد قلانسی در حالت احتضار گفت: خدایا اگر من نزد تو قدر و ارزشی داشتم مرگ من بین‌المنزلین بودی. پس از آن ضرورتی واقع شد و او را در محفه بیرون آوردند که به جای دیگر ببرند و در راه جان داد (همان: ۱۰۹). گویا مرگ در بین‌المنزلین اهمیت خاصی نزد صوفیه داشته که برخی از آنها، آن را به دعا از خدا طلب می‌کرده‌اند. احتمال دارد فضیلت چنین مرگی مستند روایی نیز داشته باشد؛ ولی نگارندگان در مراجع و منابع حدیثی نتوانستند احادیث و روایاتی بیابند که به‌طور صریح در آنها بر فضیلت مرگ بین‌المنزلین اشاره شده باشد. از فحوای آنچه در متون مثنوی صوفیه آمده می‌توان دریافت که آنها مرگ در بستر را پسندیده نمی‌دانستند و ترجیح می‌دادند مرگشان در بیرون از بستر و در سفر اتفاق بیفتد شاید از این جهت که آن را نوعی جهاد و حرکت به‌سوی خدا تلقی می‌کردند و چنین مرگی را مردنی نزدیک به شهادت و متفاوت از مردن در بستر می‌دانستند.

صوفیانی نیز بوده‌اند که لحظات مرگ و احتضار آنها سرشار از ذکر و یاد خدا بوده و مرگ را با تکرار اذکار و اورادی که در زمان حیات بدان‌ها مأنوس بودند تجربه می‌کردند. بایزید بسطامی در هنگام مرگ غرق در ذکر خدا و حمد و ستایش او بوده است. او در هنگام مرگ به ذکر الله الله مشغول بود و گفت: «هرگز یاد نکردم تو را مگر از سر غفلت و

هرگز تو را نپرستیدم مگر از سرفترت» و در بین ذکر و حضور از دنیا رفت (همان: ۵۵؛ عطار، ۱۴۰۱: ۲۰۳).

ب. استغفار

عده‌ای از عارفان در هنگام مرگ به شیوه‌ها و زبان‌های گوناگون از خداوند درخواست آمرزش داشته‌اند. برخی از اعمال گذشته خود اظهار ندامت می‌کردند و از خداوند می‌خواستند اعمال نیک ایشان را کفاره گناهانشان قرار دهد. محمدبن سماک در هنگام وفات از خدا خواست عشق او را به اهل طاعت، کفاره گناهانش قرار دهد و او را عفو کند (عطار، ۱۴۰۱: ۲۸۶).

یوسف بن الحسین در هنگام مرگ گفت: خدایا تو می‌دانی که من خلق را زبانی و نفس خود را عملی نصیحت کردم. تو جنایت و ستم نفس من را به نصیحت خلق خود ببخش (همان: ۳۹۹؛ جامی، ۱۳۸۶: ۹۷). برخی از اهمیت شکسته‌دلی در بخشایش گناهان سخن گفته‌اند. ابو حفص حداد در هنگام مرگ گفت: «شکسته‌دل باید بود به همه دل به تقصیرهای خویش» (عطار، ۱۴۰۱: ۴۱۰). برخی برای تمهید این استغفار و اعتذار، دست به کارهای عجیب و غریب می‌زدند تا خداوند آن‌ها را پیش از مرگ ببخشد.

توسل به چنین کارهایی که می‌توان آن‌ها را آداب اعتذار نامید و در عرف عامه مردم نیز برای عذرخواهی کاربرد داشته از آن جهت بوده که صوفی نهایت بیچارگی و خاکساری خود را به خداوند عرضه کند و از این طریق دریای بخشایش الهی را به جوش آورد. ابو عبدالله محمدبن خفیف در هنگام وفات از خادمش خواست که او را در غل و زنجیر کند و روبه‌قبله بنشاند. شاید خداوند از گناهانش بگذرد و او را بپذیرد و خادم چنین کرد (همان: ۶۲۹).

۱-۲. وصایا و درخواست‌ها

وصایا و نصایح عرفا همواره رهگشای نیک‌بختی بوده است. برخی از ایشان در آخرین لحظات، به مریدان، اعضای خانواده یا دیگران در مورد امور شخصی، رخدادهای پیش رو و اعمال مربوط به پس از مرگ خود وصیت کرده‌اند و برای کسانی که طالب موعظه و

وصیت بوده‌اند، نیز مطالبی در قالب نصیحت و وصیت بیان کرده‌اند.

الف. وصیت به مرید

ایشان مریدان خود را به مواردی چون دقت در انتخاب همنشین و رعایت تعادل در روابط، حفظ یاد خدا در قلب، شناخت جایگاه سخن، اعطای صدقه و سفر وصیت می‌کردند. بیشترین موضوع مورد تأکید عرفا در وصیت‌هایشان به مریدان، دقت در انتخاب همنشین و حفظ یاد خدا در دل بوده است.

صوفیان به صحبت و همنشینی و تأثیر آن در فلاح و صلاح مرید اهمیت زیاد می‌داده‌اند و حتی در نظام تعلیمی خانقاه پیری به نام پیر صحبت وجود داشته است؛ از این رو این موضوع در مرکز وصایا و سفارش‌های مشایخ به مریدان قرار می‌گرفته است. ذوالنون در هنگام مرگ به یوسف حسین که خواستار وصیت بود گفت: همنشین کسی باش که در ظاهر از او سلامتی یابی و صحبت او با تو مسبب خیر باشد و دیدارش تو را به یاد خدا بیندازد (عطار، ۱۴۰۱: ۱۵۸). سری بن‌المغلس السقطی با کنیه ابوالحسین (استاد جنید) در حالت احتضار به جنید گفت: «ایاک و صحبه الاشرار و لاتقطع عن الله به صحبه الاخیار» (هیچ‌گاه با افراد بد همنشین مشو و با صحبت نیکان نیز از خداوند مبر) (جامی، ۱۳۸۶: ۵۱). سری سقطی در آخرین لحظات، جنید را به حفظ یاد خدا وصیت کرد و گفت: «مشغول مشو به صحبت خلق از صحبت خدای، عزوجل» و مرد (عطار، ۱۴۰۱: ۳۴۶).

سکوت و سخن و تأکید بر نگاه‌داشتن زبان نیز جایگاه مهمی در وصایا و سفارش‌های پیران به مریدانشان داشته است. اهمیت این موضوع در حدی بوده که آن‌ها تکرار این وصیت را در آخرین لحظات عمر و وانفسای احتضار و جان‌کندن نیز از یاد نمی‌برده‌اند. شقیق بلخی در آخر عمر، حاتم اصم را به سنجیده و به جا سخن گفتن وصیت کرد و گفت: وصیت عام خواهی زبانت را نگه دار و هرگز سخن نگو تا ثواب آن گفتار را در ترازوی خود ببینی و وصیت خاص این که هشیار باش تا سخن نگویی مگر این که سخن نگفتن تو را بسوزاند (همان: ۲۳۵).

با این که صوفیان اغلب علاوه بر فقر عرفانی دچار فقر مادی نیز بوده‌اند به صدقه و بخشش مال به دیگران حتی در حالت تنگدستی اهتمام داشته‌اند، معروف کرخی سری

سقطی را وصیت کرد و گفت: وقتی من مردم پیراهن من به صدقه دهید. دوست دارم همان‌طور که برهنه به این دنیا آمدم برهنه از دنیا بروم (همان: ۳۳۳).

گرچه همه صوفیان اهل سفر نبوده‌اند، اغلب صوفیان سفر را برای تزکیه و تهذیب نفس لازم می‌دانسته‌اند. در بین مشایخ تصوف نیز افراد زیادی بوده‌اند که قائل به اهمیت بنیادین سفر در سیر و سلوک روحی بوده‌اند و مریدان را به آن دعوت می‌کرده‌اند. شیخ بغداد در حالت نزع، ابوالخیر حبشی را به نقل مکان و سفر وصیت کرد و به او گفت: تو در حجاز به لقب شریفی مشرف خواهی شد (جامی، ۱۳۸۶: ۲۱۹).

ب. وصیت به خانواده

صوفیه پیش از مرگ به خانواده خود در مورد امور شخصی و خانوادگی مثل انتخاب جانشین بعدی، آینده فرزندان، دلواپسی‌های مربوط به آنان و مواردی از این قبیل وصیت می‌کردند. مسئله انتخاب جانشین بعدی پررنگ‌ترین موضوع وصیت‌های ایشان به خانواده خود بوده است.

موضوع انتخاب جانشین به‌ویژه در تصوف خانقاهی اهمیت زیادی داشته و با همه اهمیتی که مشایخ به انتخاب جانشین بعد از خود داشته‌اند، مهم‌ترین عامل در مناقشات و انشعابات سلاسل تصوف محسوب می‌شود. خواجه یوسف بن محمد بن سمعان در هنگام مرگ، پسر بزرگ خود، خواجه قطب‌الدین مودود را به تحصیل علوم وصیت نمود و او را قائم‌مقام خود کرد (جامی: ۱۳۸۶: ۳۳۱).

ابوسعید ابوالخیر فرزند خود شیخ ابوطاهر را در مورد جانشین پس از خود وصیت کرد و گفت: «بعد از وفات من به چند سال جوانی نو خط، بلندبالا، به چشم ازرق، به نام احمد، از در خانقاه تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی به جای من. زنه‌ار که آن خرقة به وی تسلیم کن» (همان: ۳۶۴).

گرچه ما اغلب صوفیان و عارفان را در سیمایی فرابشری تصور می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم که آن‌ها نیز با همه علو مقام و جایگاهی که داشته‌اند گاه دل‌شوره‌ها و نگرانی‌هایی شبیه نگرانی‌های انسان‌های معمولی داشته‌اند. یکی از این نگرانی‌ها که در وصایای قبل از مرگ آن‌ها نیز بازتاب یافته این است که اهل و عیالشان پس از مرگ چه

سرنوشتی پیدا خواهند کرد و چگونه روزگار خواهند گذراند. فضیل عیاض در هنگام مرگ به همسرش وصیت کرد که پس از فوتش، دو دخترش را بر سر کوه بوقییس برد و دخترانش را به خدا واگذارد. پس از مرگ او همسرش این کار را کرد و امیر یمن با دو پسر خود از آنجا گذشت و دختران فضیل را با ده‌هزار کابین به همسری پسران خود درآورد (عطار، ۱۰۴-۱۴۰۱:۱۰۳).

این که فقر و درویشی بهتر است یا غنا و توانگری از موضوعات مورد اختلاف و مناقشه صوفیان بوده است و فعلاً پرداختن به این بحث مطول و مفصل در حوصله این مختصر نیست. اهمیت این موضوع در حدی بوده که آن را در آخرین سخنان و وصایای قبل از مرگ صوفیه نیز می‌بینیم. حمدون قصار در هنگام نزع، فرزندانش را به درویشی وصیت کرد و گفت که از ثروتمندی ایشان می‌ترسد و درویشی برایشان بهتر است (همان: ۴۱۶).

پ. وصیت به دیگران

صوفیه با حاضران و عیادت کنندگان نیز از نگرانی‌های خود سخن می‌گفتند و آن‌ها را در مورد مسائل مختلفی چون مکان دفن، تعیین فردی برای نماز گزاردن بر میت، قراردادن صحیفه یا کتاب همراه میت در گور، راضی بودن به خواست خدا، اعطای صدقه، رساندن پیغام پس از مرگ به شخص دیگری و موضوعاتی از این قبیل وصیت می‌کردند. تعیین محل دفن، پرتکرارترین موضوعی است که صوفی محضر در این لحظات از آن سخن گفته است.

طائی، خرقانی و پیر ابوالفضل حسن در مورد محل دفن خود به حاضران وصیت کردند. داود طائی از وحشتی که از مردم داشت هنگام مرگ وصیت کرده بود که قبرش را در پس دیوار بکنند تا کسی مقابل او در نیاید (عطار، ۱۴۰۱: ۲۶۶). این وصیت نشاگر آن است که داود طائی از صوفیان اهل عزلت و خلوت بوده و صحبت و همنشینی در مرکز افکار و اعمال او نبوده است. شیخ ابوالحسن خرقانی از روی تواضع و بزرگ منشی هنگام وفات وصیت کرد که سی‌گز خاک مرا پایین تر برید که زیر بسطام باشد چرا که دور از ادب است که خاک من بالای خاک بایزید باشد (همان: ۷۷۳).

گرچه خرقانی به صورت ظاهری مرید بایزید نبوده، از طریق روحانی و ارتباط قلبی خود

را شاگرد بایزید می دانسته است و این مایه نسبت به پیر و مراد خود ادب می ورزیده است؛ پیری که سال‌ها پیش از تولد خرقانی به دنیا آمدن او را بشارت داده بوده و حکایت کرامت‌آمیز آن را مولانا در *مثنوی* خود آورده است (مولانا، ۱۳۸۴: ۹۲-۹۱). پیر ابوالفضل حسن در هنگام مرگ وصیت می کند که مرا بر بالای تل نزد خراباتیان دفن کنید که ایشان به رحمت او نزدیک‌ترند (عطار، ۱۴۰۱: ۹۲۷). این مایه توقیر و تکریم خراباتیان در وصیت پیر ابوالفضل حسن نشان‌دهنده نوعی تصوف ملامتی و ادب مغانه است که نمونه‌ی اعلا‌ی آن را در اقوال و احوال ابوسعید ابوالخیر شاگرد شیخ مذکور و در کتاب *اسرار التوحید* محمدبن منور می‌بینیم.

خلاصه کلام آن که با دقت در وصیت‌های جزئی صوفیان می‌توانیم به تفاوت نگرش‌ها و عقاید صوفیانه آن‌ها پی ببریم. در وصیت طائی اعتقاد او به ترجیح عزلت بر خلوت دیده می‌شود. در وصیت خرقانی به ادب و تواضع او نسبت به بایزید پی می‌بریم که گرچه ایام حیات او را درک نکرده وی را شیخ و پیر و مقتدای خود می‌دانسته است. در وصیت پیر ابوالفضل حسن گرایش او به جانب خراباتیان و وسعت مشرب صوفیانه او دیده می‌شود. برخی وصیت کردند که فرد خاصی بر جسدشان نماز گزارد. ابوعثمان مغربی در هنگام مرگ وصیت کرد که پس از مرگش امام ابوبکر فورک بر او نماز بگزارد (همان: ۸۴۸). در هنگام مرگ ابن الفارض الحموی، شیخ برهان‌الدین ابراهیم جعبری بر او ظاهر شد. ابن الفارض به او وصیت کرد: در تجهیز من با جماعت حاضر باش و بر من نماز کن و سه روز بر سر قبر من باش و پس از آن به بلاد خود رو (جامی، ۱۳۸۶: ۵۴۴-۵۴۳).

برخی از صوفیان در هنگام مرگ خود به حاضران وصیت کردند که همراه جنازه چیزی در گور قرار دهند تا شفیعشان باشد. شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی در هنگام وفات وصیت کرد که صحیفه‌ای را در گور او قرار دهند تا حاجتی بر او باشد؛ صحیفه‌ای که در آن نام افرادی که به دست او مسلمان شده بودند و به دست او توبه کرده بودند و نیز نام کسانی که به زیارت او آمده بودند و از او دعایی خواسته بودند نوشته شده بود (عطار، ۱۴۰۱: ۸۳۶).

ابوالعباس سیاری در هنگام وفات وصیت کرد که آن دو تار موی پیامبر را که نزد خود نگاه داشته بود در دهانش بگذارند (همان: ۸۴۱؛ جامی، ۱۳۸۶: ۱۴۸). دو تار مویی که از

جهت انتساب به پیامبر برخی از صوفیان ساده‌دل در صحت و سقم این انتساب تردید روا نمی‌داشتند و گاه مانند صوفی مذکور همه میراث پدر را برای خرید و نگاه‌داشتن آن از دست می‌دادند.

مالک دینار در آخر عمر فرد ناشناسی را به شکرگزاری وصیت کرد و گفت: «راضی باش در همه اوقات به کارسازی که کار تو می‌سازد تا برهی» (عطارد، ۱۴۰۱: ۵۳). ابوبکر واسطی در هنگام وفات، وصیت طلبان را به حفظ ارادت خدا در قلب و مراقبت اوقات و انقباض و وسعت کرد (همان: ۸۱۲؛ جامی، ۱۳۸۶: ۱۴۸). ذوالنون در هنگام مرگ در پاسخ به کسانی که از او وصیت خواستند گفت: در این لحظات مرا مشغول نکنید که از زیبایی‌های او در تعجب مانده‌ام (عطارد، ۱۴۰۱: ۱۵۸).

برخی در هنگام مرگ اشیای باارزش خود را صدقه دادند؛ مثلاً سفیان ثوری در هنگام مرگ، همیانی زر به قومی که گرد او جمع شده بودند داد و وصیت کرد آن را صدقه دهند و گفت: من همه عمر بدین وسیله از شر و سوسه‌های شیطان ایمن بودم و دین خود را حفظ کردم (همان: ۲۲۵-۲۲۶). معروف کرخی سری سقطی را وصیت کرد و گفت: وقتی من مردم پیراهن من به صدقه دهید. دوست دارم همان‌طور که برهنه به این دنیا آمدم برهنه از دنیا بروم (همان: ۳۳۳). برخی پیش از مرگ دارایی خود را بخشیده‌اند. شیخ احمد غزالی در هنگام نزع سفارش کرد پس از مرگ، چهارپایانش را به هر کس که خواهان آن‌ها بود، بدهند (جامی، ۱۳۸۶: ۳۸۰).

برخی در آخرین لحظات تقاضای ارسال پیامی به دیگری داشتند. شیخ ابومدین پیش از مرگش به رسولان یعقوب وصیت کرد که سلام مرا به یعقوب برسانید و به او بگویید که شفایش در دست شیخ ابوالعباس مرسی است (یعقوب طالب ابومدین بود که خود را تسلیم وی کند و توبه کند، اما ابومدین در مسیر تلمسان بود و به او نمی‌رسید) (همان: ۵۷۱-۵۷۰).

ت. وصایای تحذیری

گرچه در آخرین وصایای صوفیه سخنان تبشیری بسیار است، و صایایی که مشتمل بر تحذیر و تنذیر است نیز قابل توجه است. توجه به این مطلب که آخرین وصایای یک

صوفی بیشتر مشتمل بر بشارت است یا انذار و خوف می تواند به ما در فهم دقیق تر مشرب صوفیانه او کمک کند. عده ای از صوفیان، در لحظات پیش از مرگ مریدان و حاضران بر بالین خود را از خوردن مال حرام، خطر نفس اماره، حساب دقیق و عقاب شدید الهی، گریه و بی قراری در سوگ دیگری انذار داده اند و آن ها را از انجام اعمال شرک آلود بر حذر داشته اند. بیم دادن از نفس اماره پر تکرار ترین موضوعی است که صوفیان درباره آن با حاضران سخن گفته اند.

ابراهیم ادهم در هنگام مرگ مریدانش را از خوردن مال حرام بر حذر داشت و به ایشان گفت: چهل سال است که از میوه مکه نخورده ام (چرا که لشکریان، بعضی از زمین های مکه را خریدند) و اکنون چون در حال مرگ هستم، شما را از این موضوع آگاه می کنم (عطار، ۱۴۰۱: ۱۱۷).

امام احمد حنبل و حمدون قصار تا آخرین لحظات از نفس اماره هراس داشتند. احمد حنبل در هنگام مرگ زیر لب می گفت: لا بعد لا بعد. پسرش پرسید این چه حالت است؟ گفت: ابلیس خاک ادبار بر سرش می ریزد و می گوید: ای احمد از دست من نجات یافتی و من می گویم نه هنوز تا نفسی باقی است جای خطر است (همان: ۲۵۷). حمدون قصار نیز در حالت نزع به عبدالله منازل گفت که او را در میان زنان نگذارد (همان: ۴۱۶).

ابوسلیمان دارانی در هنگام مرگ در پاسخ اصحابش که گفتند اکنون که نزد خداوند غفور می روی به ما بشارتی ده، ایشان را به حساب دقیق خداوند انذار داد و گفت: «چرا نگویند که پیش خداوندی می روی که به صغیره حساب کند و به کبیره عذاب؟» (همان: ۲۸۲).

بوعثمان حیری در هنگام وفات، پسرش را از بی قراری بر حذر داشت و به او گفت: این گونه نباش که خلاف سنت در ظاهر نشانه نفاق درون است. از کوزه همان برون تراود که در او است. این را گفت و جان داد (همان: ۵۰۵).

ث. وصایای تعلیمی

برخی از عرفا پیش از مرگ و در لحظات احتضار سعی داشتند افشردۀ دانش و تجارب خود را به مریدان و نزدیکان خود انتقال دهند. تعالیم صوفیه در لحظات پایانی حیات و

به‌عنوان آخرین سخنان برای شنوندگان اعتبار بیشتری می‌یافت؛ چراکه این سخنان حاصل عمری مجاهدت نفس و طی مسیر صعب سلوک بوده است. عمدهٔ تعالیم صوفیه در این لحظات مربوط به حفظ نفس از پلیدی‌ها، پرستش خدای یگانه، رهایی دنیا و تعلقات مادی است که گاه در لفافه و گاه به تناسب موقعیت، به‌طور مستقیم به مخاطبان و مریدان انتقال می‌یافت. توصیه به رهایی دنیا و تعلقات مادی بیشترین موضوع مورد تأکید عارفان در این زمینه بوده است.

مضمون برخی وصایای تعلیمی صوفیان، حفظ پاکی نفس بوده است. هنگام وفات ابوبکر کتانی از او پرسیدند: در حال حیات اعمال تو چگونه بود که بدین درجه رسیدی؟ گفت: اگر اکنون در حال مرگ نبودم به شما نمی‌گفتم. سپس گفت: چهل سال دربان دل خود بودم و غیر خدا را در آن راه ندادم تا بدین جای رسیدم (عطار، ۱۴۰۱: ۶۲۰). شیخ ابوالحسن خرقانی هنگام وفات در تأکید بر یکتاپرستی گفت: ای کاش دل خونین مرا بازمی‌کردند و به این مردم نشان می‌دادند تا بدانند که با وجود حق تعالی، پرستش بت، شایسته نیست (همان: ۷۷۳).

برخی، حاضرین را به ترک تعلقات فراخوانده‌اند. شیخ روزبهان بقلی به شیخ ابوالحسن کرد و به و شیخ علی سراج که به عیادتش آمده بودند گفت: «بیایید که از قید این حیات جسمانی و زندگانی فانی بیرون آییم و به حیات ابدی روحانی متصف شویم» آن‌ها پذیرفتند (جامی، ۱۳۸۶: ۲۶۴). ابوعلی رودباری در هنگام نزع گفت: کسی که از میل و انس به محبوبات فانی نگشت و سلوک و جذبه در او کارگر نبوده به حقیقت نرسیده و بهره‌ای از آن نبرده است (همان: ۲۰۶).

ج. وصایای انتقادی

برخی از عارفان در ضمن صحبت‌های خود دیدگاه و نظر خود دربارهٔ تصوف را بیان می‌کردند و گاهی از عملکرد اهل تصوف گله‌مند بودند تا آنجا که یکی از صوفیان از فرط ناراحتی و اعتراض، خواستار مرگ خویش از خدای تعالی بود. در هنگام مرگ یکی از صوفیان به نام جعفر حذا، شخصی با لباس صوفیان بر او ظاهر شد. او گفت: «باطن‌های این طائفه خراب شد ایشان ظاهرهای خود را بیاراستند» (جامی، ۱۳۸۶: ۲۴۳). ابوالحسن حداد

هروی در اواخر عمر از بعضی احوال صوفیان رسمی اظهار ناراحتی کرد و به خدا گفت: «مرا برگ آن نمی‌بود، از آنم ملال گرفت. مرا پیش خود ببر!» سه روز پس از آن دعا مرد (همان: ۲۸۲).

۲. احساسات و احوال صوفی در حال احتضار

صوفیان پیش از مرگ احساسات مختلفی داشتند. برخی هنوز قلبشان به شوق آمال دنیوی می‌تپید و نگران برخی مسائل مادی بودند. گروهی فارغ از هر چیز، مملو از شوق مرگ و گروهی خوف و هراس از مرگ داشتند. ترس این دسته دلیل بر گناهکار بودن ایشان نبوده، بلکه چنین احساسی در اثر پیچیدگی شرایط فرد در هنگام نزع و عدم آمادگی کامل برای این مواجهه بوده است. شور و نشاط و میل صوفیان به مرگ، بیشترین بسامد را در میان احساسات مختلف ایشان دارد.

همچنین عرفا در حالات گوناگونی چون هنگام غسل، تلاوت قرآن، نماز خواندن و ذکر حق، تجلی و جذبه و سماع از دنیا رفتند. برخی دیگر طی جابه‌جایی و در مسیر و بعضی در حال خواندن و شنیدن شعر فوت کردند. شماری از ایشان نیز مرگ تدریجی و تعدادی مرگ مفاجا و ناگهانی و مرگ بین‌المنزلین را تجربه کردند. مرگ صوفیان حین انجام اعمال عبادی (غسل کردن، تلاوت قرآن، روزه‌داری، نماز و مناجات) پرتکرارترین حالت است.

الف. اشتیاق صوفی به مرگ

بسیاری از صوفیان در لحظه مرگ از اشتیاق دیدار حق تعالی، خندان و خوشحال بودند. حسن بصری در لحظه مرگ می‌خندید (عطارد، ۱۴۰۱: ۴۴). عتبه در هنگام مرگ پیراهن نو پوشیده و می‌خرامید. محمد سماک از او پرسید: این چه رفتن است؟ عتبه گفت: «چگونه بنه خرامم و نام من غلام جبار است؟» (همان: ۷۴). عبدالله مبارک در هنگام نزع چشم‌هایش را باز کرد و می‌خندید و می‌گفت: «لمثل هذا فلیعمل العاملون» (همان: ۲۱۵). ابوسعید خراز در هنگام مرگ تواجد بسیار می‌کرد. مریدی از او پرسید که این چه مقامی است؟ گفت: عالی‌ترین مقام علم، معرفت است که بنده به جایی رسیده که می‌داند خدا او

را دوست دارد و به سبب قربت، سخنانی می‌گوید که عوام گمان می‌کنند کفر است (همان: ۴۴۳-۴۴۴).

ابوعبدالله بن جلا در هنگام مرگ می‌خندید و پس از مرگ همچنان خندان بود (همان: ۵۰۹). هنگام نماز شام که سر حلاج را می‌بریدند لبخند می‌زد (همان: ۶۴۶). ابوسعید ابوالخیر در جواب کسانی که پرسیدند بر جنازه تو چه بخوانیم با شوق گفت:

خوب‌تر اندر جهان از این نبود کار دوست بر دوست رفت، یار بر یار
آن، همه اندوه بود این، همه شادی آن، همه گفتار بود، این، همه کردار

(همان: ۹۱۹).

فتح‌بن شخرف مروزی در لحظات آخر با شور و شوق بسیار، در انتظار وصال بود (جامی، ۱۳۸۶: ۴۵).

ب. آرزوها و نگرانی‌های صوفی در حال احتضار

برخی از صوفیان در آخرین لحظات از آرزوهایی که در دل داشتند سخن می‌گفتند. ذوالنون گفت: آرزویم این است که یک لحظه پیش از مرگ او را بشناسم (عطار، ۱۴۰۱: ۱۵۸). سفیان ثوری در هنگام نزع در حالی که می‌گریست گفت: من آرزوی مرگ داشتم؛ اما حضور در پیشگاه خدا آسان نیست (همان: ۲۲۵). برخی در جواب این پرسش که صوفی در این وقت چه آرزویی دارد بر فرصت‌های هدررفته خود حسرت می‌خوردند. از ابوسعید خراز در هنگام مرگ پرسیدند که چه آرزویی داری؟ «گفت: حسرت دارم بر غفلت» (جامی، ۱۳۸۶: ۲۰۱). بعضی از صوفیان با کوله‌باری از نگرانی و دلواپسی از دنیا رحلت می‌کردند.

احمد خسرویه در هنگام مرگ هفتصد دینار وام داشت و عدم توانایی او در بازپرداخت، بدهی‌اش او را نگران می‌ساخت (عطار، ۱۴۰۱: ۳۶۲). شبلی در هنگام مرگ از وامی که بر گردن داشت یاد کرد و گفت: یک درم مظلومه دارم و هزاران درم جای آن پرداخت کردم، اما دلم آرام نمی‌شود و این مسئله بزرگ‌ترین دغدغه من در این لحظه است (همان: ۶۸۸؛ جامی، ۱۳۸۶: ۱۸۶). همچنین شبلی بر ابلیس رشک می‌برد؛ چرا که خداوند ابلیس را مورد توجه قرار داده و لعنت خود را ویژه او ساخته است (عطار، ۱۴۰۱: ۶۸۷).

پ. اعمال و اذکار و عبادات صوفی هنگام مرگ

برخی از عرفا در واپسین ساعات عمر خود مشغول انجام اعمال عبادی بوده‌اند و در این حالات نیز وفات یافتند. برخی در حین انجام غسل و وضو، بعضی در حال تلاوت قرآن کریم یا ادای نماز و تعدادی دیگر با زبان روزه از دنیا رفتند. ابراهیم خواص در آخر عمر مبطون (درد شکم) گشت و در آخرین روز حیاتش شصت بار غسل کرد و پس از هر دفعه غسل دو رکعت نماز می‌گزارد و در نهایت در میان آب غسل کرد و جان داد (عطارد، ۱۴۰۱: ۶۶۱). ابوبکر شبلی پیش از مرگش از بکیر خواست او را وضو دهد و بکیر تخلیل لویه را فراموش کرد. زبان شبلی گرفته بود و دست بکیر را میان محاسن خود فرو آورد و در این حالت جان داد (جامی، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

جنید بغدادی در هنگام مرگ به مریدانش گفت: مرا وضو دهید و در سجده افتاد و می‌گریست. سپس شروع به تلاوت قرآن کرد و هفتاد آیه از سوره بقره خواند که کارش تنگ شد. با انگشت شروع به گفتن ذکر کرد و تا چهار انگشت عقد کرد و انگشت مسبحة فرو گذاشت و گفت: بسم الله الرحمن الرحيم و چشم‌هایش را فراز کرد و وفات یافت (عطارد، ۱۴۰۱: ۴۶۵). زراره بن ابی اوفی قاضی بصره در محراب بود، قرآن می‌خواندند یک نفر خواند: «فاذا نقر فی الناقدور»، او بانگی زد و مرد (جامی، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

حلاج پیش از مرگ آیه «يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها والذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق» را تلاوت کرد (عطارد، ۱۴۰۱: ۶۴۶). داود طائی در ساعات آخر عمرش در جایگاه بسیار گرم و ویرانی در حالی که خشتی در زیر سر نهاده بود، قرآن می‌خواند. خواستند جای او را تغییر دهند. گفت: من با نفس دوستی ندارم و به میل آن عمل نمی‌کنم. تمام طول آن شب را نماز خوانده بود و در آخر شب نماز وتر خواند و در سجده آخر جان داد (همان: ۲۶۶). ابواحمد دوستان در هنگام نماز و عبادت از خود بی‌خود می‌شد؛ به طوری که پس از گفتن الله، پیش از آن که کلمه اکبر را بگویند بیهوش می‌شد و در چنین حالتی وفات یافت (جامی، ۱۳۸۶: ۲۸۸-۲۸۷). ابن الفارض الحموی در حالی که به مناجات مشغول بود جان داد (همان: ۵۴۴). ابوبکر اسکاف سی سال روزه داشت و در هنگام نزع پنبه‌ای تر شده به آب، پیش دهان او بردند آن را انداخت و بر زبان روزه جان داد (همان: ۲۵۰). به گفته بوطلحه مالک، سهل بن عبدالله تستری در روز تولد شیر نخورد و روزه داشت و در

روز وفات هم روزه‌دار بود (عطار، ۱۴۰۱: ۳۲۵).

ت. مردن صوفی در حال جذبه، سماع و بیت خواندن

ابوحمزۀ بغدادی در روز جمعه مشغول سخنرانی بود که چیزی بر او ظاهر شد، از کرسی افتاد و وفات نمود (عطار، ۱۴۰۱: ۷۸۶). شیخ عدی در هنگام طواف در معرض تجلی قرار گرفت که از خود بی‌خود شد و سپس مرد (جامی، ۱۳۸۶: ۶۳۲). ابوعثمان مغربی در هنگام نزع سماع خواست و در این حالت جان داد (عطار، ۱۴۰۱: ۸۴۸). ایوب نجار در خانه قزوینی در حال سماع بود که گوینده‌ای به فارسی چیزی خواند و او از جای برخاست و منقلب و مدهوش شد و مرد (جامی، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

بوالقاسم سایح در مهمانی بود، گوینده‌ای ابیاتی عاشقانه در حب حق خواند، او دست راستش را بالا آورد، فریادی زد و مرد (همان: ۱۹۶). بوسعید ترمذی درحالی که در مجلس عین‌القضات و بزرگان شهر در منزل مقدم صوفی بیتکی می‌گفت، گفت: مرگم آرزوست. عین‌القضات گفت: بمیر و او فوراً بیهوش شد و جان داد (همان: ۴۱۹). احمدبن‌ابی‌الحسن رفاعی، از اولاد امام موسی کاظم، درحالی که ابیاتی در شرح فراق و اسارت در دنیا از قوال می‌شنید، جان داد (همان: ۵۳۵). سلطان ولد در هنگام وفات خود می‌خواند: «امشب شب آن است که بینم شادی / در بایم از خدای خود آزادی» (همان: ۴۷۳). حکیم سنایی غزنوی در هنگام نزع زیر لب می‌خواند:

باز گشتم ز آنچه گفتم ز آن که نیست در سخن معنی و در معنی سخن (همان: ۵۹۴)

ث. مرگ ناگهانی صوفی

در بیان کیفیت مرگ صوفی آنچه در حکایات صوفیه آمده، مرگ ناگهانی صوفی از بسامد بالاتری برخوردار است. این مرگ ناگهانی بر اثر عوامل متعددی اتفاق می‌افتاده که در این میان مرگ بر اثر غلبه محبت که از آن به شهادت تعبیر می‌کرده‌اند، بسامد بیشتری دارد. به برخی از آن‌ها ذیل «مرگ صوفی در حال جذبه، سماع و بیت خواندن» اشاره شد. برای تکمیل و متمیم عنوان مذکور و توجه دادن مخاطب به عنوان جدید به برخی موارد دیگر اشاره می‌شود:

عبدالله منازل به بوعلی ثقفی که در حال سخن گفتن بود گفت: آماده مرگ باش که از آن چاره‌ای نیست. عبدالله دست بر بالین نهاد و سرش را گذاشت و گفت که من مردم و جان داد (عطار، ۱۴۰۱:۵۸۷). شیخ عبدالله بن عبدالرحمن پس از مرگ استاد خود ابوالحسین سال به ابن ابراهیم، جسد استاد را در برگرفته و الله گفت و جان داد و هر دو کنار هم دفن شدند (جامی، ۱۳۸۶:۲۸۵). مریم بصریه در مجلسی که از محبت سخن می‌گفتند حضور یافت و زهره‌اش درید و جان داد (همان: ۶۱۴). فاطمه بنت‌ابی‌بکر الکتانی وقتی سمون محب از محبت سخن می‌گفت جان داد (همان: ۶۲۱). تحفه پس از رهایی از دست خواجه‌اش و پناه‌بردن به کعبه هنگامی که فهمید خواجه‌اش او را یافته است پنهانی دعایی کرد و در لحظه مقابل کعبه افتاد و مرد (همان: ۶۲۶).

ج. مرگ بین المنزلین

شماری از صوفیان در طی مسیر و به اصطلاح بین المنزلین که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، مرگ را تجربه کردند. ابوالحمد القلانسی در حالت جابه‌جایی و بین راه جان داد (جامی، ۱۳۸۶:۱۰۹). خواجه یوسف همدانی در راه مراجعت از هرات به مرو فوت شد (همان: ۳۸۰-۳۸۱). علی بن یوسف، پادشاه وقت، ابوالعباس بن العریف الصنهاجی الاندلسی را نزد خود خواند و ابوالعباس در مسیر رفت یا برگشت از نزد پادشاه درگذشت (همان: ۵۳۱-۵۳۰).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار پس از بررسی مفهوم مرگ از دیدگاه‌های مختلف، نگرش صوفیان نسبت به مرگ تبیین گردید. صوفیان مرگ را به دو دسته طبیعی و ارادی تقسیم کرده‌اند و مرگ ارادی را که شرط رسیدن به آن نادیده گرفتن تعلقات مادی و تمنیات نفسانی است، بر مرگ طبیعی برتری داده‌اند و خود با اجتناب از گناه و کنترل نفس، به موت ارادی دست یافتند و مرگ طبیعی را که همان مرگ جسم است تنها راه قطعی صعود روح به عالم معنا دانسته‌اند. با تفکیک مجموعه اقوال، احساسات و احوال صوفیان پیش از مرگ در کتاب‌های تذکرة الاولیا عطار و نفحات الانس جامی، آخرین سخنان ایشان که شامل

نیایش‌ها، وصایا، انذار و... است و احوال و احساسات مختلف غم، شادی و... را که در آخرین لحظات تجربه می‌کرده‌اند، طبقه‌بندی و تحلیل کرده‌ایم. وارستگی از دنیا و اشتیاق به دیدار محبوب بیشترین موضوع مورد تأکید عرفا در مناجات‌هایشان بوده است. در وصیت به مریدان، دقت در انتخاب همنشین و حفظ یاد خدا در دل، در وصیت به خانواده، انتخاب جانشین و در وصیت به دیگران، تعیین محل دفن از موضوعات مورد تأکید ایشان بوده است. عرفا در اندازهای خود همواره خطر نفس اماره را هشدار داده‌اند و در تعالیم خود بر ترک تعلقات مادی تأکید نمودند. شور و اشتیاق به مرگ بیشترین بسامد را در میان احساساتشان دارد و مرگ در حال عبادت پرتکرارترین حالت بوده است.

با عنایت به مطالب گردآمده دریافتیم عرفا در مواجهه با مرگ واکنش‌های متفاوتی داشتند؛ برخی به‌رغم آمادگی قلبی از شدت اضطراب و احتیاط در رویارویی با مرگ آن را بسیار سخت دیدند. عده محدودی به‌سبب گناهان یا مشکلات مادی (مقروض‌بودن) هراسان و نگران بودند. در مقابل این دو گروه، برخی با آغوش باز و با احساس شادی پذیرای مرگ بودند و در شور و شوق وصال جان سپردند. بر پایه آنچه گفته شد عرفا مرگ را گذرگاه آدمی از حیات ماده به عالم واقع می‌دانستند و جز در پاره‌ای موارد، مشتاقانه پذیرای مرگ بودند.

منابع

قرآن کریم

- اخلاقی، علی. (۱۳۹۱). «مرگ در عرفان و تصوف». *اطلاعات حکمت و معرفت*. ۷(۵). صص ۱۹-۱۶.
- پنج‌تنی، منیره؛ آناهیتا مقبللی. (۱۳۹۸). «مرگ‌طلبی در جدال خیر و شر و مقایسه آن با مرگ‌طلبی عاشقانه و عارفانه براساس دو نگاره از دو مرحله پیشین و پسین مکتب هرات». *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*. ۹(۱). صص ۱۰۰-۷۷.
- جعفری کهنوج معزآبادی، مهلا. (۱۳۹۶). ماهیت مرگ از دیدگاه علم و دین. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. رشته فلسفه و حکمت اسلامی. دانشکده الهیات و معارف اسلامی. دانشگاه آیت‌الله حائری میبد.
- حسین‌پور، علی. (۱۳۸۲). «تأملی در مسئله مرگ‌ستایی در ادب عرفانی و دیوان غزلیات مولانا». *پژوهش‌های ادبی*. ۱(۱). صص ۵۰-۲۵.
- حسینی زاده، مانده؛ صادقی علی‌آبادی، مسعود. (۱۳۹۸). «مرگ‌اندیشی از منظر امام‌محمد غزالی و شیخ احمد غزالی». *پژوهش‌های عرفانی*. ۲(۳). صص ۳۹-۱۷.
- حلی، علی‌اصغر؛ علیاری، شمسی. (۱۳۹۱). «بررسی ارتباط خواب و مرگ عارفانه در مثنوی». *عرفان اسلامی*. ۹(۳۳). صص ۶۲-۳۹.
- داراب‌پور، عیسی. (۱۳۹۰). «تأملات عرفانی مولانا در زمینه مرگ (اجباری و اختیاری)». *زبان و ادب فارسی ادب و عرفان*. بی‌نا. صص ۱۵-۲.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ قرآن*. بیروت: دارالشامیه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). *سرنی*. ۲جلد. تهران: علمی.
- زمانی استکی، عالیه. (۱۴۰۰). بررسی کرامات عرفا هنگام مرگ و پس از مرگ در امهات کتب نثر عرفانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور خوانسار.
- سجادی، جعفر. (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی طهوری*. تهران: بی‌نا.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴). *قمار عاشقانه شمس و مولانا*. بی‌جا: صراط.
- شایگان، داریوش. (۱۳۷۸). «خیام شاعر لحظه‌های برق‌آسای حضور». *ترجمه نازی عظیمما. بخارا*. ۶۶(۳۰-۴۵).
- غزالی، محمد. (۱۳۸۶). *احیاء علوم‌الدین*. جلد ۱ و ۴. ترجمه محمد خوارزمی. چاپ ۵. تهران: علمی فرهنگی.
- فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی». *زبان و ادبیات فارسی*. ۱۱(۱).

۳۲ / اقوال و احوال صوفی محضر، در آینه حکایات ... / نیک‌خواه و ...

صص ۲۵۴-۲۲۳.

قائمی، محمد مهدی؛ واعظی، احمد. (۱۳۹۳). «حقیقت مرگ، مرگ اندیشی و معنای زندگی».

آیین حکمت. ۶(۲۰). صص ۱۸۳-۱۵۵.

محسنی، شهباز. (۱۳۹۱). «مرگ از نگاه مولوی». *زیان و ادب فارسی*. ۴(۱۳). صص ۱۴۰-۱۳۰.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۵). *معاد، مباحث جلسات و بحث و انتقاد انجمن اسلامی پزشکان*. چاپ ۱۴.

قم: صدرا.

معمودی، مسعود. (۱۳۷۵). «تلقی عرفا از مرگ». *کیهان اندیشه*. ۶۵(۶۵). صص ۶۱-۴۳.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۴۲). *فیه مافیہ*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۸۴). *مثنوی*. جلد ۴. مقدمه، تحلیل و تصحیح محمد استعلامی. چاپ ۷.

تهران: مهارت.

میبدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدة الابرار*. جلد ۴. تصحیح علی اصغر حکمت.

تهران: امیرکبیر.

References

Holy Quran

- Akhlaghi, Ali (2013), "Death in Mysticism and Sufism", *Hikmat and Marafet Information Magazine*, 7th year, number 5, (pp. 16-19).
- Five tons, Munira; Anahita Moqbali (2018), "Death seeking in the conflict between good and evil and its comparison with romantic and mystic death seeking based on two images from the earlier and later stages of the Herat School", *Iranian Anthropological Research*, Volume 9, Number 1, (pp. 77-100).
- Jafari Kohnouj Moezabadi, Mehla (2016), *The nature of death from the perspective of science and religion*, supervisor: Seyyed Hossein Azimi Dekht, published master's thesis, Islamic philosophy and wisdom, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ayatollah University He is puzzled.
- Hosseinpour, Ali (2012), "Reflections on the issue of death of worship in mystical literature and Diwan Ghazliat of Rumi", *Literary Research Quarterly*, No. 1, (pp. 25-50).
- Hosseinizadeh, Maedeh; Massoud Sadeghi Aliabadi (2018), "Thinking about death from the perspective of Imam Muhammad Ghazali and Sheikh Ahmad Ghazali", *Volume: 2, Number: 3*, (pp. 17-39).
- Halabi, Ali Asghar; Shamsi Aliari (2013), "Investigating the relationship between mystical sleep and death in the Masnavi", *Islamic mysticism quarterly*, 9th year, number 33, (pp. 62-39).
- Darabpour, Isa (2013), "Moulana's Mystical Reflections on Death (Compulsory and Voluntary)", *Scientific Research Quarterly of Persian Language and Literature*, *Adab and Irfan*, Bina, (pp. 15-2).
- Ragheb Esfahani, Hossein bin Mohammad (1412), *The Words of the Qur'an*, Beirut: Dar al-Shamiya.
- Zarin Koob, Abdul Hossein (1364), *Serni*, 2 volumes, Tehran: Ilmi.
- Zamani Staki, Aaliyah (1400), *examination of the virtues of mystics at the time of death and after death in the mothers of mystical prose books*, supervisor: Maryam Haghi, published master's thesis in Persian language and literature, Payam Noor University, Khansar.
- Sajjadi, Jafar (1375), *Dictionary of Tahori Mystical Terms and Interpretations*, Tehran: Bina.
- Soroush, Abdul Karim (1384), *Shams and Rumi's romantic gamble*, Bija, Sarat.Shaygan*, Dariush (1378), "Khayyam, the poet of lightning moments of presence", translator: Nazi Azima, *Bukhara Magazine*, No. 66, Tehran, (pp. 30-45).

- Ghazali, Mohammad (1386), Revival of Ulum al-Din, vol. 1, 4, 5, translator: Mohammad Kharazmi, researcher and proofreader: Hossein Khadiojam, fifth edition, Tehran: Ilmi Farhani.
- Fallah, Morteza (1387), "Three views of death in Persian literature", scientific-research quarterly of Persian language and literature, vol. 11, (pp. 223-254).
- Ghaemi, Mohammad Mehdi; Ahmad Vaezi (2013), "The truth of death, thinking about death, and the meaning of life" scientific research quarterly Ayin Hikmat, 6th year, summer 2013, serial number 20, (pp.155-183).
- Motahari, Morteza (1385), Ma'ad, discussions and discussions of the Islamic Association of Doctors, 14th edition, Qom: Sadra Publications.
- Motamedi, Masoud (1375), "Mysteries' perception of death", Keihan Andisheh magazine, No. 65, (pp. 61-43).
- Mohseni, Shahbaz (1391), "Death from Maulvi's point of view", scientific research quarterly of Persian language and literature, fourth year, number 13, (pp. 130-140).
- Molavi, Jalaluddin Mohammad (1342), Fieh Mafieh, edited by: Badie Al Zaman Forozanfar, Tehran: Amir Kabir. (1384), Masnavi, vol.4, introduction, analysis and correction: Mohammad Istalami, 7th edition, Tehran: Mahart.
- Meybodi, Ahmad bin Mohammad (1371), Kashf al-Asrar and Adeh al-Abrar, Vol. 4, Edited by: Ali Asghar Hekmat, Tehran: Amir Kabir Publications



The sayings and conditions of the dying Sufi, in the mirror of the stories of Tazkīrat al-Awliyā Attar and Nafahāt ul-Uns Jami¹

Sajdeh Nikkhah²
Seyyed Hasan Tabatabai³

Received: 2024/07/10

Accepted: 2024/10/16

Abstract

Death is a mystery that mankind has confronted since the dawn of life, and the exploration of this phenomenon has yet to yield definitive answers. Different groups within society hold varying attitudes towards death shaped by their beliefs, thoughts, environments, and lifestyles. Consequently, their approaches to facing death differ significantly. In this article, we aim to analyze the collection of sayings and experiences of Sufis during the final moments of their lives, as presented in the books of Tazkīrat al-Awliyā by Attar and Nafahāt ul-Uns by Jami. In this research, we focus solely on natural death, because mystics believe in voluntary death in addition to natural death, and they believe that such death is possible only by overcoming carnal emotions. Based on this belief, they claim to experience voluntary death prior to physical death, reaching a state of voluntary departure before the natural death that occurs to all human beings. In this study, conducted using a descriptive and analytical method, we collected the last sayings of mystics, which include prayers, expressions of forgiveness, bequests to those around them, and reflections on their feelings and states. Our findings indicate that, in many cases, Sufis, while facing death and experiencing the process of natural dying, expressed similar sentiments and encountered comparable situations. Despite these similarities, noticeable differences can also be observed in their words and experiences during these critical moments. These variations primarily stem from the distinct Sufi philosophies, practices, and psychological factors that influence their perspectives on death.

Keywords: Time of dying, Mystical stories, Tazkīrat al-Awliyā, Nafahāt ul-Uns, Sufi sayings and conditions.

1. DOI: 10.22051/jml.2024.47681.2591

2. MA, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Semnan University, Semnan, Iran (corresponding author): Sajedenik23@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Semnan University, Semnan, Iran: shtabataba@semnan.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997